پنجشنبه بازار کتاب

هفته کتاب‌های دینی و اجتماعی

گروه فرهنگ و هنر- هفته‌ای که گذشت، کتاب های حوزه علوم اجتماعی و کتاب های حوزه علوم دینی در مقایسه با هفته های گذشته از رشد و گسترش روزافزون برخوردار بود. در حوزه شعر و ادبیات داستانی عناوین کتاب های تازه دچار افت محسوسی شده اند. اما آنچه که منتشر شده، شامل کتاب های تجدید چاپی و چاپ تازه از این قرار است:

[سایر محمدی]

● داستان و رمان

«در باغ بزرگ باران می بارید» داستانی برای کودکان و نوجوانان به قلم احمدرضا احمدی است که نشر افق چاپ و منتشر کرده است. احمدی در این داستان چون آثار قبلی خود از زبانی شاعرانه بهره می گیرد و ساختار داستان نیز حساب شده و دایره ای است و از مرزینه پیرعارف و عدد نمادین هفت بهره فراوان گرفته است.

«قصه های مجید» نوشته هوشنگ مرادی کرمانی از سوی انتشارات معین به چاپ نوزدهم رسیده است. این انتشاراتی که از سال ۸۱ این مجموعه را در یک مجلد گالینگور چاپ و منتشر کرده تا الآن که چاپ نوزدهم آن را به بازار فرستاده، به طور تقریبی هر سال سه بار قصه های مجید را تجدید چاپ کرده است.

«باغی در کویر» داستان بلندی به قلم محمود کیانوش است که از سوی انتشارات آفرینش چاپ و منتشر شده است. کیانوش که در حوزه شعر، نمایشنامه، نقد، داستان و شعر کودک قلم می زند، تاکنون بیش از ۷۰ عنوان کتاب منتشر شده اعم از تألیف و ترجمه در کارنامه اش دارد و نزدیک به ۱۵ عنوان کتاب منتشر نشده دارد که شامل رمان، شعر، ترجمه شعر و نمایشنامه، مجموعه مقالات و... می شود. موضوع و مضمون داستان باغی در کویر محمود کیانوش فراتر از دغدغه های روزمره زندگی است.

انتشارات آفرینش علاوه بر کتاب مذکور داستانی شیرین و جذاب به روایت طنز از محمد فتحی تحت عنوان «تخ طلا» منتشر کرد که در این وانفسای کمبود داستان های طنز غنیمتی است. نویسنده سعی دارد مشکلات جامعه را به زبان طنز روایت کند.

«داستان شورانگیز بازرگان وندیکی» منظومه شاعر معروف ویلیام شکسپیر با ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک است که انتشارات نیلوفر منتشر کرده است. این نخستین بار است که ترجمه فارسی نمایشنامه تاجر ونیزی ویلیام شکسپیر به قلم ابوالقاسم خان ناصرالملک منتشر می شود. ناصرالملک ترجمه این نمایشنامه را در سال ۱۲۹۶ شمسی (۱۹۱۷ میلادی) در پاریس به پایان برد و پس از چند بار تصحیح و ویرایش آن را به قلم خودش پاکنویس کرد و به فرزندش حسین علی خان قراگزلو واگذار کرد. این نسخه پس از فوت حسین علی خان به نوه ناصرالملک، دکتر فریدون علاء رسید و اکنون به کوشش ایشان منتشر شده است.

«من دیوانه نیستم» عنوان کتابی در دو بخش

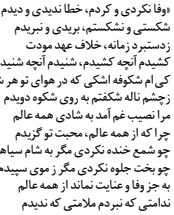

است که بخش اول آن به نام «دیوانه» به قلم محسن نیکبخت به فارسی ترجمه شده و بخش دوم تحت عنوان «من دیوانه نیستم» نوشته خود مترجم یعنی محسن نیکبخت است که توسط نشر کتاب پارسه به چاپ سوم رسیده است.

«راز آشکار» عنوان کتابی است شامل ۵۰ سال خاطرات هنری میلاد کیایی در گفت وگو با سیدعلیرضا میرعلینقی که توسط نشر نامک و انتشارات بدرقه جاویدان منتشر شده است، میلاد کیایی نوازنده چیره دست سنتور، آهنگساز و مدرس موسیقی در این کتاب پاره ای از خاطرات و تجربیات خود را طی ۵۰ سال فعالیت هنری روایت می کند.

«ادبیات ایران در ادبیات جهان» تألیف دکتر امیراسماعیل آذر عنوان کتابی است که هفته گذشته از سوی انتشارات سخن چاپ و منتشر شده است.

نویسنده در این کتاب طی چند فصل به مباحثی چون هجرت قصه ها و افسانه های ایرانی به اروپا، هزار و یک شب و ادب دوستان غرب، شعاع کلیله و دمنه، دانته و تأثیرپذیری او از منابع شرقی، دامنه تأثیر پذیری اروپاییان از بزرگان ادب فارسی، مولوی و نشر افکار او، سعدی و ادبیات اروپا و... می پردازد.

«روح پراگ» مجموعه مقالاتی نوشته ایوان کلیما نویسنده و روزنامه نگار اهل پراگ است که در کتابی با ترجمه فروغ پوربایوری از سوی نشر آگه چاپ و منتشر شده است. مقالات این کتاب در پنج حوزه قابل ارزیابی است. ایوان کلیما رمان های فراوانی دارد که خانم پوربایوری چند عنوان از آنها را ترجمه کرده که نشر آگه منتشر خواهد کرد.

«ایده فرهنگ» مجموعه مقالاتی از تری ایگلتون استاد ادبیات انگلیسی است که با ترجمه علی ادیب راد در قالب کتابی توسط نشر «حرفه نویسنده» چاپ و منتشر شده است. در این کتاب پس از درآمد مترجم مقالاتی مانند گونه های فرهنگی، فرهنگ در بحران، پیکارهای فرهنگ، فرهنگ و طبیعت، به سوی فرهنگی همگانی را می خوانیم که در سه حوزه هنر، فلسفه و فرهنگ نوشته شده است.

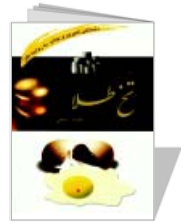

نشر حرفه نویسنده علاوه بر کتاب مذکور «مقالات» شارل بودلر با برگردان روبرت صافاریان را چاپ و منتشر کرده است که حاوی مهمترین نوشته های بودلر در زمینه نقد ادبی و هنری است که جاناتان مین به زبان انگلیسی منتشر کرده است.

نقدهای ادبی و هنری بودلر تنها بعد از مرگ او در قالب دو کتاب به نام های «کنجکاوی های زیبایی شناختی» و «هنر رمانتیک» منتشر شده اند. گزیده مقالاتی که در این کتاب آمده، به اعتقاد مترجم از نادرترین و اصیل ترین نمونه های نقد هنری مدرن است که برای آشنایی خوانندگان ایرانی انتخاب و ترجمه شده است.

● دین و فلسفه، تاریخ و سیاست، هنر

«وجود خدا» اثری از جان هیگ با برگردان عبدالرحیم گواهی کتاب دیگری است که نشر علم منتشر کرده است. جان هیک فیلسوف و متکلم مشهور قرن بیستم انگلستان، است که آثار متعددی درباره ادیان نوشته و این کتاب را هم برای دو گروه نوشته است: یکی برای استفاده در کنار دوره های دانشگاهی در موضوع فلسفه دینی و دیگری خطاب به گروه روزافزون خوانندگان اهل تعقل و غیردانشجویی که جدا از هرگونه مقصود آموزش رسمی، به واسطه اهمیت ذاتی موضوع به سراغ این کتاب می روند.

«جهان انسان شد و انسان جهانی» اثر شیخ آبر، محی الدین ابن عربی با ترجمه قاسم انصاری است که نشر علم منتشر کرده است. عنوان اصلی کتاب مذکور «التدبیرات الالهیه فی اصلاح مکله الانسانیه» است که بعد از کتاب های فصوص الحکم و فتوحات مکیه از مهم ترین و معتبرترین کتاب های ابن عربی است و در این مورد می گوید: این کتاب اندک حجم و لطیف مایه و بسیار فایده و افزون علم را از دانش لدنی و القاب عدنانی که در امام مبین نام برده شده است و شک و تردید و حدس و تخمین در آن نیست، بیرون آوردم.

ابن عربی در این کتاب از حقایق حقیه و خلقیه که وجود انسان آنها را در خود دارد، سخن می گوید: «اسلام آئین برگزیده» عنوان کتابی به قلم علیرضا مسجدجامعی است که نگاهی اسلامی به دین شناسی تطبیقی دارد. چاپ اول این کتاب در سال ۸۳ و چاپ دوم آن با تجدیدنظر و اصلاحات اخیر توسط سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به بازار آمد.

«بیان الحقایق» مجموعه ۱۷ ساله تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی است که با تصحیح و تحقیق دکتر هاشم رجب زاده از سوی نشر میراث مکتوب منتشر شده است. هفده رساله این کتاب غالباً پیرامون مباحث کلامی و تفسیر قرآن است و منظور مؤلف از نگارش آنها آشتی دادن میان فلسفه و کلام است. «کشف المحجوب» نوشته ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری با تصحیح استاد محقق ژوکوفسکی از سوی انتشارات طهوری به چاپ دهم رسید. مقدمه این کتاب را قاسم انصاری نوشته است و به معرفی مختصر هجویری و آثارش پرداخته است. «تاریخ عثمان پاشا» با شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز در فاصله سال های ۹۹۳ تا ۹۹۶ قمری کتابی به قلم ابوبکربن عبدالله است که به اهتمام یونس زیرک از سوی انتشارات طهوری چاپ و منتشر شده است. ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات متن این کتاب را دکتر نصرالله صالحی به عهده داشته است. کتاب حاضر شامل سه بخش است.

«تاریخ سیستان» به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا) که تألیف آن در فاصله ۴۴۵ تا ۷۲۵ تخمین زده می شود از سوی انتشارات معین به چاپ دوم رسید. چاپ اول این کتاب در سال ۸۱ منتشر شد. متأسفانه مؤلف این تاریخ مشخص نیست. زیرا پس از خطبه بدون ذکر «اما بعد» و معرفی صاحب تألیف یک باره داخل مطلب شده و بی تدارک عنوان و فصلی به یک جمله نام‌های از متن ابتدا کرده و در حشو کتاب هم ذکری از خویش به میان نیاورده است.

انتشارات معین همچنین چاپ چهاردهم «فرهنگ فارسی معین» (یک جلدی) را که براساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین فراهم آمده، راهی کتابفروشی ها کرد. چاپ اول این کتاب در سال ۸۱ منتشر شده و در این فاصله ۱۴ بار تجدید چاپ شده بدین خاطر که فرهنگ یک جلدی معین ویرایش، اعراب گذاری و روزآمد شده است و هر چند وقت یک بار در افزایش و کاهش لغات تجدید نظر به عمل می آید.

«مارکس و هزاره نوین» کتابی نوشته سیریل اسمیت با ترجمه دکتر فاتح رضایی است که نشر نیکا چاپ و منتشر کرده است. نویسنده که استاد آمار و اقتصاد در دانشگاه لندن بود در این کتاب در کنار طرح نظرات مارکس به آزمودن افکار و اندیشه های لنین و تروتسکی نیز می پردازد و از اختلاف هایی که از کائوتسکی و پلخانف (و حتی معاصران مارکس) سرچشمه گرفته، پرده برمی دارد. نشر نیکا علاوه بر این، کتاب «از هگل تا نیچه» نوشته کارل لووِیت با ترجمه حسن مرتضوی را منتشر کرد که پیرامون انقلاب در اندیشه سده نوزدهم سخن می گوید.

ضمن این که پیشگفتار کتاب را اگتورگ گادامر نوشته است. این کتاب تاریخچه ای فلسفی و فرهنگی از این قرن و تأثیر آن در قرن بیستم در اختیار می گذارد. لووِیت در این کتاب با بررسی رابطه هگل و گوته آغاز می کند. سپس این موضوع را مورد بحث قرار می دهد که شاگردان هگل به ویژه مارکس و کی یرکگور چگونه اندیشه های استاد را تفسیر یا بازخوانی کرده اند.

نگاهی به مجموعه شعر «آن صبح پرنیانی» از مرحوم مهرداد اوستا

زبان پرنیانی در روزگار گلوله

[یزدان مهر]

● یک

«وفا نکردی و کردم، خطا ندیدی و دیدم
شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
زدستبرد زمانه، خلاف عهد مودت
کشیدم آنچه کشیدم، شنیدم آنچه شنیدم
کی ام شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب
زچشم هاله شکفتم به روی شکوه دویدم
مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم
چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم
چو شمع خنده نکردی مگر به شام سیاهم
تو بخت جلوه نکردی مگر ز موی سپیدم
به جز وفا و عنایت نماند از همه عالم
ندامتی که نبردم ملامتی که ندیدم
نبودم از تو گریزی چنین که بار غم دل
زدست شکوه گرفتم به دوش ناله کشیدم
جوانی ام به سمند شتاب می شد و از پی
چو گرد در قدم از دویدم و نرسیدم
به روی بخت زدیده ز چهره عمر به گردون
گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم
وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم
ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم؟»

محمدرضا رحمانی متخلص به «مهرداد اوستا»؛ تولد: ۱۳۰۶، مرگ: ۱۳۷۰. کسانی که بدیل خاقانی بوده در قصیده که تعارف است بیشتر و از آن دست تعارفاتی که معمول است در میان شاعران این عصر! اما این که پس از «بهار» بزرگترین قصیده سرای از «سبک اصفهانی» به این سوست البته تعارف نیست. به واقع این گونه است. اوستا مسلط است بر زبان و ساده گوست البته در غزل و مجازگوی شیرین رفتار با زبان در قصیده؛ «شعرش اثرگذار است بر مخاطب در «آن»؛ حتی اگر مخاطب «کهن پذیر» نباشد و «کلام نو» جوید.

کتاب حاضر، گزیده است؛ گزیده شعرهای کسی که شاعران وادیان بسیاری متفق القول اند بر سر این رأی که نیکومی سرود و نیکوسرودنش شهره بود در سال های سی و چهل وپنجاه نیز؛ و نامش آشنا بود برای آنانی که در پی «شعر» بودند و در پی غمزه کلمات بودند نه انیر مژگان زمانه؛» که او گرچه پس از ۵۷، به شعر اجتماعی- انقلابی گرایید اما فضا و حال و هوای شعری او چیز دیگری، زمانه دیگری را در خود به نمایش گذاشته بود وبیشتر وجهی تزئینی می داد به شعر اجتماعی تا جنبه ای کاربردی؛ مخصوصاً در حوزه شعر جنگ؛ البته شعرهای کاربردی در این حوزه هرگز استحکام آثار او را نداشتند. با این حال، کدام را باید در نظر گرفت در چنین عرصه ای: کارآمدی یا فضاخت مرصع را؟ قصایدی همچون «حماسه شهید»، چندان شکل روایی شان با محتوای اجتماعی شان سر سازگاری ندارد. با زبان زمانه انوری، عنصری و فرخی سیستانی نتوان روایت جنگی را در متن زمانه زنده کرد که تنها در نگاه شاعر یادآور «آوردهای «شاهنامه» اند اما واقعاً این جنگ آوران به رستم و اسفندیار و سیاوش شبیه اند و اینان از یک جنس اند؟

«فری سرود عشق و اعتلای او
ترنم و نوای دلگشای او...
ولایت و سرود جانفزای وی
شهادت و حماسه ولای او
چه گوهری که خاک را بدل کند
به گرمی و به نور کیمیای او...
لقای دوست خواهد و بلای وی
خوشا شهید و ایزدی لقای او...»

● دو

شعرهای اجتماعی اوستا محصول غیرت ملی و دینی اوست در زمانه جنگ و البته نه دیدارش از سنگرها است؛ و نه حضور گذری اش در جبهه ها حتی؛ شعرش رزمی است و نوعی «نادیده نویسی»؛ نوعی «خیال ورزی و قصه گردانی»؛ که البته بیمار هم بوده در آن روزگار و نه توان رفتن داشته و نه کس را سر این بوده که استاد پیر جهاندیده را به دیدار سنگرها و جنگاوران ببرد. احتمالاً نزدیک ترین صحنه ای که از جنگ دید در تنگه ای بود که واپسین نبرد غرب کشور در آن به انجام رسیده بود و البته دوماهی نیز از اتمام جنگ گذشته بود. شعر اوستا در حوزه قصیده، شعر «نادیده نگاری» و «مجاز سرایی» است، اگر خواهیم دقت کنیم در مسیری که عمر شاعری اش را در بر گرفت. جلوه های طبیعی در این نوع شعرهای او اندک اند و اگر هم ورود کنند به کلام اش در ازدحام استعاره ها و مجازها گم شوند و از این رو، اصلاً به «کرنه» شوند به سوی فرخی سیستانی و نه«مژ» شوند سمت انوری؛ «زبان»، آری، از آن «زمانه» آمده اما عناصر طبیعی و توجه به آنچه که «واقع» را در اطراف ما تشکیل می دهند، در شعر وی اندک است و بسیار متمایل است به «مجاز» و «چندان، از این نظر، تابع جهان نگری سبک خراسانی نیست و بیشتر در طول «مرز زبانی» سبک خراسانی تا «مرز ساختاری» سبک عراقی- از حافظ به بعد تا جامی- در آمد و شد»؛ حتی هنگامی که به داستانی آشنا - همچون «حماسه آرش»- می رسد که دیگران به روشنی و در چارچوبی متأثر از زمانه، «تأویل ها» به آن بخشیده اند، باز آن زبان کهن و آن «مجاز کرداری» رخ نشان می دهد؛ گرچه ظهور و نمود زبان- در آن- چون شهد و انگبین است اما آنچه که زمانه از شاعر خواهد بی گمان چیز دیگری است. [گرچه قالب این اثر چهارپاره است اما زبانش، زبان قصاید اوستاست.]

«بیابان در بیابان، دشت در دشت
بلا بود و بلا، خون بود و خون بود
ز وادی ها به وادی ها روانه
هراسی وهم خیز و ابرگون بود
شرار تیغ در خون هشته پهلو
به جان زندگی، آذر کشیده
زصحراها ستیغ کوهساران
چو فریاد به گردون سر کشیده
به سر غلتان زهر سو بادپایی
زبس باران تیر و زخم زوبین
زهر سو در خم پیچان کمندی
سواری سرنگون، از کوهه زین»

چنین تسلطی بر «زبان» مثال زدنی است و کم نظیر اما به یاد آوریم آنکه شعرش بر صدر نشسته و در پله دوم پس از او، شعر اوستا ایستاده، کمتر به مجاز پرداخته و همیشه نظر داشته به «واقع» اشیا و از این منظر است که هم در حوزه «تصنیف» و هم درحوزه «شعر»، آثارش هم عام فهم است و هم عام پسند و مردمان- در دهه های مختلف- هم «ای دیو سپید پای در بندش» را در حافظه دارند و هم «مرغ سحر! ناله سرکن اش را» [از «بهار» سخن می گویم که دانید.]

کتاب حاضر نکته ای مهم را البته به خواننده گوشزد می کند که مهرداد اوستا، در غزل شیرین گفتارتر است و به «عام فهمی و پسندی» شعر، نزدیکتر و زبانش، نیمی در گرو انوری است ونیمی در گرو سعدی. در این حوزه و استقلالی نسبی دارد و... الخ.

«با من بگو تا کیستی، مهری بگو، ماهی بگو؟
خوابی؟ خیالی؟ چیستی؟ اشکی؟ بگو، آهی؟ بگو؟
راندم چو از مهرت سخن، گفتی بسوز و دم مزن
دیگر بگو از جان من، جانا چه می خواهی بگو؟
گیرم نمی گیری دگر، زآشفته عشق ات خبر
بر حال من گاهی نگر، با من سخن گاهی بگو...»

و پایانه این سخن: آن «صبح پرنیانی» آیا نمی توانست روایتگر «صبح» باشد و «پرنیان»، به به واقع؟ آیا نمی توانست... آیا نمی توانست...؟ بر «نامده»، داوری نتوان کرد!

چطور یک قصه بنویسیم (۷)

عنصر حیاتی «وضعیت»

[یزدان سلحشور]

«وضعیت» در یک قصه چطور ساخته می شود؟ یک تعریف ساده اش می شود: «هجل» می گوییم «طرف» توی «هجل» افتاد یعنی دچار دردسر شد یعنی توی یک جاده صاف داشته می رفته، افتاده توی دست انداز، البته «وضعیت» همیشه هم محصول «دردسر» نیست. گاهی اوقات - شاید در ۵۰ درصد مواقع - محصول «تغییر» است که ممکن است برای «شخصیت» قصه دردسر ساز نباشد اما به هر حال برای چند نفر دیگر که توی آن قصه دارند نفس می کشند، مطمئناً دردسر است!

در رمان «حضور» نوشته یرژی کازینسکی «شخصیت» اصلی رمان، یک آدم بی نام است که حتی سواد خواندن و نوشتن هم ندارد و تا میانسالی، هرچه یاد گرفته از تلویزیون بوده و عشق اش باغبانی یک باغچه کوچک در خانه ای است که از بچگی در آن بزرگ شده، صاحب خانه می میرد و قرار است که خانه را بفروشند و در نتیجه یک بازی کلامی که حاصل اشتباه مخاطبان در فهم کلام این شخصیت است [موقعی که اشاره می کند که شانس آورده که به عنوان باغبان در این خانه کار می کرده] یک دفعه همه به این نتیجه می رسند که اسم اش «چنس گاردنر» است و این آدم را می افتد تا ببیند سرنوشت اش، او را به کجا می برد و سر راه مشاور رئیس جمهور امریکا قرار می گیرد و آنقدر شانس می آورد که به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری بعدی، در نظر گرفته می شود. خب! مطمئناً چنین وضعیتی یک دردسر برای آقای «چنس گاردنر» نیست اما یک دردسر بزرگ برای مردم یک کشور است!

شبیه این قصه را در حکایات ایرانی هم داریم که حمالی برای رهایی از فقر، ادعای رمالی می کند و پشت سر هم شانس می آورد و البته کلی آدم را دچار دردسر می کند! پس بگذارید به یک نتیجه کلی برسیم. وضعیت، یا محصول دردسر شخصیت اصلی است یا دردسر شخصیت های مکمل قصه ما. در قصه «سیندرلا» یا همان «ماه پیشانی» ایرانی خودمان، شخصیت اصلی که دختری خوش شانس است عاقبت همسر پسر پادشاه می شود اما نامادری و ناخواهری اش [در قصه سیندرلا دو تا ناخواهری دارد] دچار دردسر و بداقبالی می شوند و از زندگی ساقط می شوند. با این حال نباید از یاد ببریم که در ساخت هر وضعیتی، ما اول یک حالت متعادل از عناصر موجود زمانی، مکانی، حال و هوایی و شخصیتی داریم. ممکن است شخصیت ما در این حالت متعادل دخل؛ باشد مثل شخصیت اصلی رمان «خشم و هیاهو» اما به هر حال در همان موقعیت خودش به حالت تعادل رسیده و آرامش، بر این نوع زندگی اش حکمفرماست، یا ممکن است در این حالت اولیه متعادل، ما با شخصیتی روبه رو باشیم که دچار فلج نخاعی از گردن به پائین است، در این موارد اصلاً دچار ترس نشوید که از قواعد عدول کرده اید، هر کسی در هر موقعیت دشواری -حتی اگر خیلی هم دشوار باشد- بعد از مدتی - یک سال، ۲ سال، ۱۰ سال و ...- به نقطه ای می رسد که به آن نوع زندگی عادت می کند و خواسته هایش را با داده های محیط هماهنگ می کند. یادتان باشد که ساخت حالت متعادل یا همان «آرامش پیش از توفان» معروف، برای ارائه «وضعیت» مورد نظرتان حیاتی است.

مسئله دیگری که حتماً باید مدنظرتان باشد «تلاطم» در «وضعیت» است، با این که خود «وضعیت»، توفان دریک دریای آرام است اما یک توفان هم اف‌ت‌وخیز دارد. «بیم و امید» دارد. گاهی وقت ها موج ها دو متر می شوند، گاهی هم فقط بارش شدید باران است و البته در این میان، موج ها و باران، لحظاتی آرامش نسبی پیدا می کنند. ترکیب «بیم و امید» تعریف روشن تری از این «مفهوم» به دست می دهد یعنی در روایت، هم ترس از غرق شدن وجود دارد هم امید به نجات.

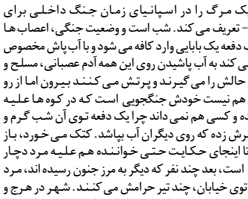

بهترین پایان برای هر قصه آن است که بیم یا امید، درش بسته نشود و در ذهن خواننده «زنده» بماند. در قصه کوتاه «پروانه و تانک» ارنست همینگوی، صاحب یک کافه است و حکایت یک مرگ را در اسپانیای زمان جنگ داخلی برای راوی - همینگوی- تعریف می کند. شب است و وضعیت جنگی، اعصاب ها را به هم ریخته و یک دفعه یک بابایی وارد کافه می شود و با آب پاش مخصوص سلمانی ها شروع می کند به آب پاشیدن روی این همه آدم عصبانی، مسلح و بی حوصله. یک بار حالش را می گیرند و پرتش می کنند بیرون اما از رو نمی رود. آدم پرتی هم نیست خودش جنگجویی است که در کوه ها علیه فاشیست ها جنگیده و کسی هم نمی داند چرا یک دفعه توی آن شب گرم و فضای متشنج به سرش زده که روی دیگران آب بپاشد. کتک می خورد، باز هم از رو نمی رود. تا اینجای حکایت حتی خواننده هم علیه مرد دچار موضع گیری منفی است، بعد چند نفر که دیگر به مرز جنون رسیده اند، مرد را بیرون می برند و توی خیابان، چند تیر حرامش می کنند. شهر در هرج و مرج کامل است و در چنین وضعیتی، این چیزها عادی است. صاحب کافه اما یک دفعه روایت اش را قطع می کند و از همینگوی می پرسد که نظرش درباره این ماجرا چیست و همینگوی هم جواب می دهد که توی این وضعیت، «طرف» نباید مسخره بازی درمی آورد. بعد صاحب کافه تعریف می کند که اصل قضیه چی بوده. «طرف» که ماه ها توی کوه ها جنگیده بوده آب پاش را از ادکلن پر کرده و برای این که مردم را خوشحال کند، روبشان ادکلن می پاشیده. خب، فاجعه! حتی ما که خواننده قصه ایم خودمان را در قتل مرد شریک احساس می کنیم و از خودمان بدمان می آید. در پایان، صاحب کافه به همینگوی می گوید: اگر خواست این قصه را بنویسد اسم اش را بگذارد «پروانه و تانک» چون مرد، شبیه یک پروانه بود که زیر چرخ های تانک له شد. می گوید خب اگر جنگ نبود این اتفاق نمی افتاد. این، یعنی ادامه آن «بیم» در ذهن خواننده.

البته «امید»ها، زیاد در قصه نویسی قرن بیستم نقشی نداشتند لااقل در پایان قصه مؤثر نبودند مگر در معدودی مثلاً همان رمان «حضور» یا «اینجه ممد» یاشار کمال که در جلدهای بعدی این رمان، همان «امید» ساده و بدوی و بشدت انسانی هم بدل به «بیم» می شود و «کمال» نشان می دهد که مبارزه فردی «اینجه ممد» علیه خان روستایش هیچ فایده ای نداشته و جایش یک خان دیگر آمده که به مراتب بدتر از قبلی است.

کات! برگردیم به بحث «وضعیت»، پس وضعیت باید «تلاطم» داشته باشد. خب! یک سؤال مهم: آیا «خشونت یا یک اتفاق بزرگ یا واقعه ای باورنکردنی» جزو ملزومات ساخت «وضعیت» اند؟ جواب: «اصلاً!» برای همین هم تأکید کردم که «آرامش پیش از توفان» مهم است.

شما می توانید یک «آرامش پیش از توفان» خیلی معمولی در دل یک زندگی خیلی معمولی و ساده داشته باشید مثل زندگی روزمره ماهیگیری که هر روز به دریا می رود و چون دیگر خیلی پیر شده، قادر نیست ماهی بگیرد و اتفاق بزرگ زندگی اش به قلاب انداختن یک ماهی بزرگ است. این همان قصه ای است که شما با نام «پیرمرد و دریا» می شناسید یا می تواند «آرامش پیش از توفان»، سفارش دادن یک کیک تولد برای یک بچه باشد و بعد بچه برود زیر ماشین اما صاحب قنادی هی زنگ بزند خانه والدین که بیایید کیک را ببرید و بقیه پول را بدهید.

این همان روایتی است که ریموند کارور دریکی از درخشان ترین قصه های کوتاهش آن را تعریف کرد [«یک بار! که دوبار و دو نوشته متفاوت از هم و البته هر دو خواندنی.] پس «وضعیت» یک «اصل» است. یادتان باشد شما می توانید از «اسب» روایت بیفتید و دوباره سوار شوید اما اگر از «اصل» افتادید، سوار شدن تقریباً غیرممکن است!